

● نگاهی به انقلاب‌های معاصر ●

مفهوم انقلاب به عنوان یک پدیده اجتماعی، آنچنان که تصور می‌رود چندان هم تعریف روشنی ندارد. آنچه بیشتر مورد اتفاق نظر است، اطلاق انقلاب به دگرگونی‌های عمیق اجتماعی است. اما به روشنی نمی‌توان گفت که این دگرگونی‌ها علی‌الاصول میثنی بر چه پایه‌هایی است و کدام حوزه‌های جامعه را دربر می‌گیرد و اساساً چگونه به وقوع می‌پیوندد. بسیاری از مطالعات گسترده‌ای که بر روی انقلاب‌ها صورت گرفته بر آن بوده است تا تفسیری عام از این مفهوم ارائه دهد. اما معمولاً موارد اختلاف بسیار بیش از وجوه اشتراک بوده است. آنچه در اروپا و تا حدودی آمریکای شمالی به عنوان انقلاب‌های دموکراتیک در طی حدود سه قرن اتفاق افتاد و گذار جامعه‌های غربی را از فنودالیسم به سرمایه‌داری باعث شد نمونه انقلاب‌های کلاسیکی هستند که به شکل وسیع مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. مرزبندی طبقاتی روشنی که در این انقلاب‌ها وجود داشت باعث تسهیل مطالعه شاخص‌های عمده انقلاب در آنها می‌شد. حتی کشوری نظیر فرانسه که به علت نیرومند بودن سنت‌های فنودالی، به نظام ثابت و مستقر خود دیرتر دست یافت و کلکسیونری از انقلاب‌های مختلف را به علت برابری نیروهای اجتماعی تجربه کرد، سرانجام به اهداف انقلاب‌های بورژوازی دموکراتیک نائل آمد. اما از آغاز قرن بیستم رفته رفته انقلاب‌ها شکل دگرگونی یافتند و به تدریج از اشکال کلاسیک قبلی فاصله گرفتند. انقلاب‌های قرن بیستم از دو نظر قابل توجه هستند. یکی از نظر گروه‌های رهبری‌کننده و سازمان‌دهنده انقلاب و دیگری از نظر نیروی بسیج آنها.

به لحاظ رهبری، سازمان دهی، یا چهره‌های هدایت‌گر، انقلاب متعلق به روشنفکران طبقه متوسط است که نسبت به عامل استبداد داخلی و سلطه خارجی عکس‌العمل نشان می‌دهند. ایدئولوژی انقلاب‌های مدرن به ضدیت با عامل خارجی، با امپریالیسم، از رهگذر نفی استبداد وابسته داخلی می‌رسد. این استبداد گرچه سلطه خود را بر بنیان فرهنگ و سنت پدرسالارانه جامعه‌های عقب‌افتاده موجه می‌سازد اما هم آن به علت ورود به مدار روابط تولیدی جدید، بسیاری از الگوهای سنتی را اعم از مادی و فرهنگی در هم می‌ریزد و با سرکوب نیروهای مخالف به غارت منافع ملی می‌پردازد، روشنفکران طبقه متوسط که با یافتن خودآگاهی ملی، احساس بیگانگی با نظم مستقر می‌کنند، در جستجوی یک نظام جایگزین به نفی استبداد وابسته به خارج می‌پردازند. این روشنفکران صرف‌نظر از پیشینه تربیتی آنها، پرورش یافته گان دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی جدیدی هستند که در شهرها استقرار یافته‌اند و از این رو آنها را باید نیروهای مدرن و تازه شکل گرفته جامعه‌های جهان سوم دانست.

نیروی مخالف روشنفکران در تشکل‌های دانشگاهی و یا گروه‌های مخفی سیاسی انجام می‌یابد. در مقابل روشنفکران مدرن شهری، نیروهای بسیج‌شونده انقلاب‌های جهان‌سوم عمدتاً در روستاها هستند. هر چند در مرحله اول انقلاب، سایر طبقات اجتماعی نیز حضور دارند اما به علت سطح پایین توسعه، حضور طبقات غیر دهقان محدود و پراکنده است و انجام یافته‌ترین بسیج نیرو در روستاها صورت می‌پذیرد. بدین ترتیب انقلاب‌های قرن بیستم به لحاظ رهبری شهری و مبتنی بر طبقات متوسط و به لحاظ نیروهای بسیج‌شونده عمدتاً روستایی و متکی به دهقانان است. در واقع انقلاب‌های مدرن در بخش‌های عقب‌افتاده جهان به وقوع پیوسته است و روشنفکران شهری نیز تنها به علت برخورداری از پیشینه‌ها و تعلقات روستایی نیرومند قادر به رهبری نیروهای دهقانی بوده‌اند.

برای طرح کلی و اجمالی بالا لااقل یک استثنا بارز وجود دارد و آن نمونه ایران است. در قرن اخیر ایران شاهد سه جنبش یا اختلاف بوده است که به ترتیب عبارتند از: انقلاب مشروطیت؛ جنبش ملی شدن صنعت نفت و انقلاب اسلامی سال ۵۷ - هر سه جنبش، خیزش‌هایی شهری بودند و طبقات دهقانی به ظاهر در آن نقش بسیار ضعیفی ایفا کردند. شاید یکی از مهم‌ترین دلایل این پدیده به وجود سیستم استبداد آسیایی در کشورمان باز گردد. توضیح آن که پیدایی و گسترش شهرهای اروپا، حاصل بسط مبادلات تجاری و ضرورت

مرکزیتی برای انجام این گونه اقدامات اقتصادی بود. اما در کشورهای شرقی علاوه بر وجود سنت های بازرگانی دیرپا که به گسترش شهرها یاری می رساند، سیستم سیاسی نیز، توسعه شهرها را باعث می شد. بدین معنا که حکومت های متمرکز شرقی و نظام خلافت و نمونه هایی مشابه آن، سبب ایجاد مرکزیتی سیاسی می شد که مهم ترین نهادهای اجتماعی و اقتصادی را نیز در دوردور خود پدید می آورد. امنیت حاصل از تمرکز به نوبه خود به گسترش تجارت و وسعت شهرها میدان می داد. در مقابل، سلطه دستگاه سیاسی بر اراضی، مانع از پدید آمدن طبقات نیرومند زمین دار و یک نظام مستقل و پرتوان ارضی می شد. بدین لحاظ قیام های دهقانی به معنایی که در تاریخ اروپا وجود داشته است، در نظام های مبتنی بر استبداد آسیایی، پدیده هایی نادر هستند.

انقلاب مشروطیت به لحاظ موضوع طبقاتی شبیه به نمونه انقلاب های دموکراتیک اروپا است با این تفاوت که تجار ایرانی و روشنفکران آن عصر، نظام سیاسی را نه به عنوان مظهر روابط تولیدی مبتنی بر فئودالیسم، بلکه به عنوان اساس و واقعیت نظم اجتماعی سنتی مورد تهاجم قرار دادند. نهضت ملی شدن صنعت نفت نیز به عنوان یک چنین ناسیونالیستی اساساً در پی افزایش خودآگاهی ملی ایرانیان و گسترش جامعه مدرن، در پی نوسازی سرمایه دارانه عصر رضاخان پدید آمد. همچنین در دوران وقوع انقلاب اسلامی، ایران از رشد اقتصادی قابل توجهی برخوردار بود و جمعیت شهرنشین مهم ترین نقش را در به ثمر رسیدن انقلاب بر عهده داشت. اما در مورد پدیده انقلاب اسلامی نکته هایی وجود دارد که تا کنون شاید کمتر مورد توجه قرار گرفته باشد. اولاً به علت موقعیت جغرافیایی و طبیعتی خشک، روستاهای ایران پارچه پارچه و پراکنده هستند. کوچکی و پراکندگی روستاهای ایران باعث شده است که علی رغم حجم چشمگیر جمعیت روستایی کشورمان - به ویژه در زمان وقوع انقلاب - طبقه دهقانان طبقه ای غیرمنسجم و تا حدود بسیار سازمان ناپذیر جلوه کنند. ثانیاً جمعیت عظیمی که در طول انقلاب ایران بسیج شد گرچه عمدتاً در شهرها سکونت داشتند اما هنوز ثبات شهرنشینی نیافته و در حاشیه شهرها، سنت ها و آداب روستایی خود را حتی الامکان حفظ کرده بودند. طبیعتاً تحلیل ما آن دسته از طبقات استقرار یافته نظیر خرده بورژوازی سنتی طبقه متوسط جدید و یا حتی کارگران را دربر نمی گیرد بلکه منظور عظیم ترین بخش شرکت کننده در انقلاب اسلامی ایران یعنی مهاجران تهیدست و حاشیه نشینان

شهری است که تا مدت‌ها پس از پیروزی انقلاب، بیشترین فداکاری را در راه اهداف آن انجام دادند. حاشیه‌نشینان شهری در پی افزایش مهاجرت از روستا به شهر در پی اصلاحات ارضی، رفته رفته پدید آمدند. برای فهم حجم وسیع مهاجرت از روستا به شهر، تهران نمونه خوبی است. استان تهران که تنها ۱/۱۶ درصد از کل مساحت کشور را دربر دارد.

در سال ۱۳۵۰، یعنی دو سال پیش از وقوع انقلاب ۱۵/۸ درصد از کل جمعیت ایران را در خود جای داده بود.^۱ ادامه روند مهاجرت باعث شده است که امروز یک پنجم جمعیت تنها در یک درصد از مساحت کشور سکنی گزیده باشد.^۲ از سوی دیگر آمار سال ۵۵ درجه پراکندگی جمعیتی و جغرافیایی روستاها را به خوبی نشان می‌دهد. کل آبادیهای کوچک و بزرگ ایران در آن سال به ۹۲ هزار پارچه می‌رسید که روستاهای دارای ۱۰۰ تا ۲۵۰۰ نفر، بیشترین جمعیت روستایی را در خود جای داده بودند (۸۴/۴ درصد جمعیت روستایی در سال ۱۳۵۵) در حالی که بیشتر روستاهای ایران (۶۰/۷ درصد در سال ۱۳۵۵) یا خالی از سکنه بوده و یا زیر ۷۰ نفر جمعیت داشته‌اند.^۳

حاصل کلام آن که انقلاب اسلامی ایران نمونه قابل تأملی از انقلابهای قرن بیستمی است که جمعیت روستایی به علت شرایط جغرافیایی خاص محیط زندگی خود، در طی فرآیند توسعه سرمایه‌داری، سازمان‌دهی و انسجام سیاسی خود را در شهرها یافتند. مهاجران تهیدست گرچه رابطه خود را بالاجبار با زمین قطع کرده بودند اما به علت نداشتن تخصص، در شهرها تنها به کارهای روزمزدی و غیرحرفه‌ای اشتغال داشتند و این عدم استقرار و ثبات در جامعه شهری و حفظ آداب و سنن روستایی، در کنار فقر مادی و تحقیر شدید اجتماعی، آنها را بیش از دیگر طبقات در جبهه انقلاب قرار داد. به علاوه حتی قشرهای مختلف طبقه کارگر ایران که ثبات اجتماعی بیشتری دارند نیز، اغلب دارای اصل و نسب روستایی و یا پیشه‌وری بوده «متعلق به گروه‌هایی هستند که چهره، ترکیب و ساخت آنها در بیشتر موارد قدیمی و کهنه است». چنین به نظر می‌رسد زمینه اجتماعی بیش از ۶۰ درصد کارگران صنعتی روستایی باشد.^۴ مشابهت‌های فرهنگی و در موارد بسیاری، شباهت وضعیت معیشتی، باعث وحدت عمل کارگران و حاشیه‌نشینان شهری و تشابه تصویر ذهنی آنها نسبت به وقایع خارجی، به ویژه در متن انقلاب اسلامی سال ۵۷ می‌شد.

روشنفکران بسیج‌کننده در ایران نیز برخلاف دیگر انقلابها از میان طبقات متوسط شهرنشین و روشنفکران دانشگاهی برنخاسته بودند بلکه به علت

وجود یک سیستم آموزشی منسجم و فراگیر - اما غیرمردن - علل اصلی بسیج، روشنفکران سنتی بودند که در حوزه‌های مذهبی به تعلیم و تعلم اشتغال داشتند. این دسته از روشنفکران عمدتاً یا دارای خاستگاه‌های روستایی - از هر قشر - بودند و یا به گروه‌های خرده بورژوازی سنتی تعلق داشتند، روشنفکران سنتی دلایل فرهنگی و اقتصادی فراوانی برای مخالفت با شیوه رشد و توسعه سرمایه دارانه شاه داشتند، همچنین حاشیه‌نشینان شهری و طبقات سنتی در حال افول به جهان بینی ویژه‌ای گرایش نشان می‌دادند که به آنها در مقابل تهاجمات شیوه توسعه سرمایه داری احساس آرامش روحی بخشیده منافع آنها را در برابر نفوذ سرمایه‌داری محافظت کند. این جهان‌بینی با گذشته‌گرایی نیرومندی که داشت، در اختیار روشنفکران سنتی بود که با احاطه مطلق بر شبکه‌های ارتباطی طبیعی جامعه ایران یعنی مساجد و حسینیه‌ها، به راحتی مردم را بسیج می‌کردند.

مطالعه جامعه ایران این فرضیه را مطرح می‌سازد که انجام اصلاحات ارضی نتیجه معکوسی نسبت به بیشتر کشورهای توسعه نیافته به بار آورد. در حالی که تعدیل مناسبات ارضی در کشورهای عقب افتاده، به منظور از بین بردن زمینه‌های جنبش‌های دهقانی و تأمین گسترش روابط سرمایه‌داری در آن منطقه‌ها صورت پذیرفت، در ایران پدیده اصلاحات ارضی به عنوان یک نمونه اصلاح ساختار دهقانی از بالا و به وسیله نظم مستقر سیاسی باعث شد که جمعیت پراکنده روستایی، پس از مهاجرت در حاشیه شهرها به انسجام نسبی دست یابند و ضمن خودآگاهی یافتن نسبت به شرایط رنجبار زندگی خود، و شکستن اسطوره تقدس قدرت، عظیم‌ترین تظاهرات مخالفت‌آمیز را علیه یک رژیم مستقر در قرن حاضر به انجام برسانند.

چنانچه تحلیل بالا مورد پذیرش قرار گیرد می‌توان چنین نتیجه گرفت که انقلاب اسلامی ایران مانند غالب انقلاب‌های قرن بیستم، به یک معنا سربازگیری اصلی خود را از نیروهای غیرشهری انجام داد. به عبارت دیگر پدیده عظیمی که در سال ۵۷ به وقوع پیوست، حاصل تأثیرات عمیقی بود که شیوه رشد و توسعه سرمایه‌داری در مناسبات زمین‌داری و بافت روستاها بر جای گذاشت. تعارض روستا و شهر یکی از عمده‌ترین محورهای انقلاب‌های جهان سوم بوده است و تاکنون در هیچ جامعه‌ای که انقلاب‌های بورژوازی را با موفقیت پشت سر گذاشته و نظام یک پارچه سرمایه‌داری در آن مستقر شده باشد، انقلابی که به تغییر بافت اجتماعی و جابجایی جدی در قدرت منجر شده

باشد، به وقوع نپیوسته است. چنین انقلابی که در نتیجه تنازع میان طبقات اجتماعی حاصل از شیوه تولید سرمایه‌داری روی می‌دهد باید به پیش‌بینی مارکس، باعث استقرار سوسیالیسم شود. اما تجربه تاریخی تاکنون چنین تطوری را نشان نمی‌دهد.

موج اول انقلاب‌ها، انقلاب‌های دموکراتیک بود که به زوال فئودالیسم و استقرار سرمایه‌داری در کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی انجامید. موج دوم انقلاب‌ها نیز انقلاب‌های جهان سوم بود که در کشورهای توسعه نیافته به وقوع پیوست و به لحاظ ثنوریک هدف اساسی آنها جبران عقب‌ماندگی اقتصادی و اجتماعی و قطع وابستگی بود. اما عملاً موج دوم انقلاب‌ها تنها به میزان اندکی از هدف‌های خود دست یافت. دلایل این ناکامی بسیار است و تاکنون درباره آن‌ها مطالب فراوانی گفته شده است. یکی از عمده‌ترین دلایل ناکامی انقلاب‌های مدرن، محیط بین‌المللی امپریالیستی است که با فشارها و تضعیفات مداوم، هر انقلابی را وادار به عقب‌نشینی می‌سازد. اما واقعیت امپریالیسم نباید ما را از ضعف‌های ساختی و بیشمار جامعه‌های جهان سوم برای تحقق وحدت ملی و هدف‌های توسعه غافل سازد. انقلاب‌های پیرامونی در کنار پیامدهای متعددی که به همراه دارند موفق شدند اولاً احساسات شدید ناسیونالیستی را علیه عوامل خارجی ارضاء کنند و دریابند که بسیاری از کاستی‌ها از درون خود این جامعه‌ها نشأت می‌گیرد و ثانیاً با حل تاریخی مشکل جامعه‌های دهقانی که به لحاظ منافع مادی و نیز به لحاظ گرایش‌های روحی و فرهنگی خاص خود ضد نوسازی هستند، آن‌ها را در جهت فراگرد توسعه سازماندهی کنند؛ هر چند که به علت ضعف‌های بنیادین دولت‌های پس از انقلاب، برنامه‌های توسعه و سازماندهی متناسب با آن ناکام می‌ماند. مشروعیت رژیم‌های پس از پیروزی انقلاب باعث می‌شود که آن‌ها با اقتدار لازم به سرکوب نیروهای رادیکال - در مواردی که جناح بنیادگرای خرده بورژوازی قدرت سیاسی را به دست می‌گیرد - و یا نیروهای محافظه کار - نظیر سرکوب دهقانان در انقلاب روسیه در مواردی که روشنفکران رادیکال طبقه متوسط به قدرت می‌رسند - مبادرت ورزند. همچنین انتقال بخش قابل توجهی از گروه‌های دهقانی به شهرها و تجدید ساختار روستاها با تنش کمتری انجام می‌پذیرد.

در نمونه ایران با این واقعیت مواجه هستیم که بخش‌های قابل توجهی از گروه‌های حاشه‌نشین در شهرها، پس از وقوع انقلاب اسلامی در نهادهای

انقلابی و مؤسسه‌های دولتی مشغول به کار شدند و در هر بخش گاه تا بالاترین رده‌ها ارتقاء یافتند. این واقعیت بخصوص در بخش‌های نظامی قابل توجه‌تر می‌نمود. همچنین حضور این گروه‌های جوان در دانشگاه‌ها و دستیابی آن‌ها به تحصیلات عالی، موقعیت فرهنگی نوینی برای آن‌ها فراهم آورد. این هر دو واقعیت باعث شد که طیف‌های گسترده‌ای از حاشیه‌نشین‌ها در بطن جامعه شهری مستقر و پس از انقلاب، موفق به تغییر پایگاه طبقاتی خویش بشوند. همچنین با ادامه مهاجرت از روستا به شهر، روستاهای ایران به لحاظ جمعیت و ساختار در اشکال طبیعی‌تر خود که تناسب بیشتری با واقعیت جغرافیایی ایران دارد، قرار بگیرند. بافت بسیاری از روستاهای ایران که در مناطق حاصلخیزتر قرار دارند، با گسترش شبکه برق‌رسانی، راه‌سازی، افزایش درجه بهداشت، فراگیر شدن وسایل ارتباط جمعی و آموزش و پرورش مدرن بیش از گذشته متحول شد. این واقعیت‌ها که در کنار بهبود وضعیت اقتصادی روستاییان و در پی حمایت از تولیدکنندگان داخلی در ابتدای انقلاب نمودار شد، در بسیاری از نقاط ایران پدیده‌ای را با نام روستا - شهر بوجود آورد که به ویژه به لحاظ فرهنگی با بافت سنتی روستاهای ایران بسیار متفاوت است. جمعیت مستقر در روستا - شهر، گرایش‌های ضد نوسازی خود را به میزان قابل توجهی تعدیل کرده‌اند و به علت مهاجرت بسنگان درجه اول آن‌ها، رابطه بسیار فعالی با شهرها دارند. همچنین آن‌ها همراه با تحول چهارچوب‌های نظری بخش وسیعی از روشنفکران سنتی و همراهی بیشتر این روشنفکران با تمدن جدید - به اقتضای رهبری دولت و اداره امور - بنیانهای اعتقادی خود را کمتر در تعارض با جهان نومی بینند.

تحولات یاد شده در بالا بدین معنا نیست که بحران‌های پیش از وقوع انقلاب اسلامی سال ۵۷ دیگر وجود ندارد بلکه برعکس بسیاری از آن بحران‌ها همچنان در جامعه ما دیده می‌شود. بنا به آمار موجود، در فاصله سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵ بیش از ۵ میلیون و ۸۰۰ هزار نفر از جمعیت کشور محل سکونت خود را تغییر داده‌اند که از این عدد ۴ میلیون و ۹۰۰ هزار نفر مهاجران داخلی بوده‌اند. آمار نشان می‌دهد که ۷/۷۴ درصد از مهاجران (۲۵۰۶۴۵۲ نفر) در نقاط شهری و ۲۵ درصد (۱۳۸۶۱۹۵ نفر) در نقاط روستایی استقرار یافته‌اند.^۵ با این وجود باید اذعان داشت که رقم مهاجرت در طی این دوره به مراتب کمتر از دوره ده‌ساله ماقبل آن است. زیرا تعداد متولدندان داخل کشور در سال ۱۳۵۵ که در شهرستانی غیر از محل تولد خود سکونت

داشتند ۷ میلیون و ۶۳۷ هزار نفر بوده است که بالغ بر ۸۷/۵ درصد آنان (۶ میلیون و ۶۸۲ هزار نفر) ساکن در نقاط شهری بوده‌اند.^۶ روشن است که مهاجران تهیدست شهری همچنان با رنج‌های خویش دست و پنجه نرم می‌کنند. و بیکاری و نداشتن مسکن دو مشکل اساسی آن‌ها است. مجموع بیکاران پنج استان تهران، اصفهان، خوزستان، خراسان و آذربایجان شرقی از ۴۵/۴۵ درصد بیکاران مناطق شهری در سال ۱۳۵۵ به ۵۶/۱ درصد در سال ۱۳۶۱ و بیکاران استان تهران از ۱۲/۷ درصد بیکاران مناطق شهری کشور در سال ۱۳۵۵ به ۲۹/۴۹ درصد در سال ۱۳۶۱ رسید.^۷ مشکل مسکن نیز با همین شدت وجود دارد. بطوری که در حال حاضر ۴/۶ میلیون خانوار برابر با ۲۱/۱ میلیون نفر از کل جمعیت به لحاظ مسکن شدیداً آسیب پذیر هستند.^۸

در روستاها نیز علی‌رغم تحولاتی که گفتیم، بسیاری از مشکلات پابرجا باقی ماند. با انجام اصلاحات ارضی پیش از انقلاب، تا ابتدای دهه ۵۰، ۲/۲ میلیون خانوار روستایی از مجموع ۳/۶ میلیون خانوار دهقانی صاحب زمین شدند. در نتیجه ۱/۴ میلیون خانوار همچنان فاقد زمین باقی ماندند.^۹ گروه‌های بی‌زمین و یا کم‌زمین پس از انقلاب اسلامی منشأ جنبش‌ها و شورش‌های روستایی برای تقسیم اراضی شدند. زمینداران بزرگ و متوسط دهقانان مرفه به زودی علیه جنبش اخیر متحد شدند و موفق به کنترل و مهار آن گردیدند و سرانجام واکنش دولت را نیز علیه این جنبش برانگیختند.^{۱۰} همچنان که در شهرها کنار رفتن طبقات بالای رژیم گذشته، موقعیت خرده بورژوازی و بورژوازی تجاری تثبیت شد. در روستاها نیز بدنبال از بین رفتن بزرگ مالکان و تضعیف مالکان متوسط، موقعیت دهقانان مرفه تحکیم شد، به عبارت دیگر قشرهای بالایی سلسله مراتب گذشته حذف و قشرهای میانی تقویت شده، قشرهای پائین همچنان پابرجا باقی ماندند.^{۱۱} بدین ترتیب مسئله اساسی، یعنی تولید کافی محصولات کشاورزی و ایجاد اشتغال برای جمعیت فزاینده روستایی، همچنان به جای خود باقی ماند.^{۱۲}

فرآیند اجتماعی اخیر در ایران موفق به حل بحران‌های جامعه پیش از انقلاب نشد و عملاً تغییر چندانی در بلوک قدرت پدید نیاورد. اگر در پی اصلاحات ارضی دوره شاه، که تحولی از بالا بود، نقش زمین‌داران از بلوک قدرت حذف شد و زمین‌داران درجه اول به صورت سرمایه‌داران جدید در این بلوک نقش ایفا کردند، در پی تحولات اجتماعی سال‌های اخیر، سرمایه‌داری

وابسته و سرمایه‌داری بوروکرات نظام قدیم عملاً سرنگون شدند اما در مقابل، طبقات پایین گذشته خصوصاً خرده‌بورژوازی سنتی و بخش‌های ضعیف‌تر بورژوازی تجاری، بلوک قدرت را تقریباً با همان ساختار تشکیل دادند و ضرورتاً همان کارکردهای گذشته را ایفا کردند.

تقسیم سیستم بین‌المللی به دو قطب متضاد، زمینه‌ساز را برای بروز انقلاب‌های جهان سوم فراهم آورد. با محور این تقسیم‌بندی، زمینه بین‌المللی و انگیزه‌های ایدئولوژیک این انقلاب‌ها تا حدود زیادی از بین رفته است. بدین ترتیب می‌توان این فرضیه را مطرح ساخت که اکنون پس از انقلاب‌های دهقانی یا غیرشهری، تقریباً موج دوم انقلاب‌ها نیز به پایان رسیده است و صرفنظر از چند استثناء سیستم سرمایه‌داری بر همه جهان حاکمیت دارد. در حال حاضر دو شاخص عمده برای تنازعات موجود در سطح جهان وجود دارد. اول ناسیونالیسم جدایی طلب و استقلال خواه و دوم بنیادگرایی اسلامی. مورد اول به شکل استقلال‌طلبی قومیت‌ها یا نژادهایی که در یک مجموعه سیاسی زندگی می‌کنند نمودار شده است. این پدیده تاکنون از سوی نظم جهانی مورد حمایت قرار گرفته است زیرا دامنه تعارضات ناشی از آن لطمه‌ای به نظم مستقر بین‌المللی نمی‌زند بلکه برعکس، تقسیم کشورها به واحدهایی هرچه کوچکتر و گسترش نیاز آن‌ها به خارج، امنیت جهانی را بیش از گذشته تأمین خواهد کرد. اما مورد دوم یعنی بنیادگرایی اسلامی از بدو پیدایش با تقابل نظام بین‌الملل مواجه شده است. بنیادگرایی اسلامی جنبش خرده‌بورژوازی سنتی و دهقانان مرفه و میان‌حال در آن بخش از جامعه‌های اسلامی است که مراحل از رشد و توسعه سرمایه‌داری را تحت رهبری ارتش یا روشنفکران غیرمذهبی پشت سر گذاشته‌اند. بنیادگرایان بدنیاال تأسیس جامعه‌ای هستند که بنیان‌های آن را مبانی دینی تشکیل دهد. اما جزئیات این برنامه کاملاً در ابهام وجود دارد.

سه کشور تونس، مصر و الجزایر بطور بالقوه بخاطر گسترش بیشتر دولت و جامعه‌مدرن و غیرمذهبی زمینه‌های کسب قدرت بنیادگرایان در آن‌ها جلوه کرده است. اما تاکنون دولت‌های مستقر موفق به مهار این جنبش شده‌اند. بنیادگرایی به لحاظ ویژگی‌های اجتماعی در سلک اندیشه‌هایی قرار می‌گیرد که «برنیگتن‌مور» به دلیل سخت‌گیری اخلاقی و حفظ سنت آبا و اجدادی توسط سیاستمدار محافظه‌کار و ضد یونانی روم باستان مارکوس پورکیوس کالتو، آن‌ها را «کاتونیسیم» Catonism می‌نامد. کاتونیسیم عبارت است از

واکنش طبقات بالا در مقابل نفوذ فزاینده روابط سرمایه داری در درون اقتصاد سنتی. «یکی از عناصر اساسی مشترک در همه این جنبش‌ها پراگماتیسم دربارۀ لزوم اصلاح اخلاقی است که بدان وسیله نیاز به تحلیلی واقع‌بینانه از اوضاع اجتماعی نادیده گرفته می‌شود... زندگی مطلوب از نظر کاتونیسم، اعتبار خود را به نحوی در گذشته به اثبات رسانده است. زیرا کاتونیست‌ها همیشه گذشته را به دلخواه خود تعریف می‌کنند تا با آرمان‌هایشان هماهنگ جلوه کند... در ایدئولوژی کاتونیسم... زندگی انداموار همبسته روستا بهتر از جهان از هم گسسته تمدن جدید تصور می‌شود. بر دل‌بستگی دهقانان با زمین تأکید بسیار می‌شود و عقاید مذهبی احیاء می‌گردند»^{۱۳}. اندیشه‌های کاتونیستی از نظر «مور» نوعی ایدئولوژی ضد روشنفکری و رادیکال راست هستند که در نزد جامعه روستایی اشاعه می‌یابند و بازتاب شرایط اجتماعی اشراف زمین داری هستند که زیر هجوم نیروی سرمایه داری قرار گرفته‌اند.^{۱۴} همچنین این اندیشه‌ها در میان افزارمندان و پیشه‌وران شهری نیز که به تدریج زیر سلطه بازرگانان قرار می‌گرفتند جاذبه دارد.^{۱۵} کاتونیسم برخلاف اندیشه‌های مدرن، اعتقادی به تعدد مراکز قدرت ندارد و حد و حدودی برای سلطه و اقتدار سیاسی تأمین نمی‌شود.^{۱۶}

با شمای فشرده‌ای که از برخی ناآرامی‌های بین‌المللی ارائه داده شد باید به این سؤال پاسخ داد که آیا می‌توان به پدیده‌ای بنام موج سوم انقلاب‌ها اعتقاد داشت یا نه؟ جنبش اخیر سیاه‌پوستان و رنگین‌پوستان و افراد فرودست جامعه آمریکا، اندیشه قدیمی چپ‌های نو را مجدداً مطرح می‌سازد که اعتقاد داشتند گروه‌های مستقر نشده و سرگردان جامعه آمریکا که به علت بی‌ریشه بودن و نیاز اقتصادی دست به بزهکاری اجتماعی می‌زنند می‌توانند به عنوان یک عامل انقلاب اجتماعی، در صورت سازماندهی صحیح از سوی روشنفکران رادیکال مطرح شوند. اختلاف سیاه‌پوستان با سایر گروه‌های فرودست که اغلب از نژادهای غیراروپایی و مهاجر هستند در صورت عدم اصلاح ساخت اجتماعی، نظم موجود را به مخاطره خواهد افکند. بنا به یک تقسیم‌بندی قدیمی، کشورهای پیشرفته، شهرهای جهان، و کشورهای در حال توسعه روستاهای جهان محسوب می‌شوند. بسیاری از مردم بخش‌های عقب افتاده جهت تأمین اجتماعی و یافتن زندگی بهتر راهی کشورهای پیشرفته می‌شوند. اما همه آن‌ها نخواهند توانست موقعیت اجتماعی مناسبی در آن جامعه بیابند و به ویژه در عکس العمل به رفتار نژادپرستانه گروه‌های نئوفاشیستی گاه نقشی

تعرضی و تا حدودی همانند نقش حاشیه‌نشینان شهری در جهان سوم می‌یابند. به عبارت دیگر مردم جهان سوم ممکن است نقش مهاجران از روستاهای جهان به شهرهای جهان (یعنی کشورهای پیشرفته) را ایفا کنند که در بسیاری موارد عملاً در حاشیه این شهر زندگی خواهند کرد و به آن‌ها توسط افراد بومی همچون عناصری زائد نگریسته خواهد شد. در هر حال اکنون پدیده مهاجرت به شهرهای جهان و امکان تهدید جدی نظم مستقر از سوی حاشیه‌نشینان شهری، می‌تواند تأمل برانگیز باشد. همچنان که در ایران روستائیان، انقلاب را در شهرها انجام دادند، این امکان وجود دارد که مردم جهان سوم در پی مهاجرت‌های خود، عرصه ناآرامی‌ها را به کشورهای پیشرفته گسترش دهند. در حوادث اخیر ایالات متحد، همکاری این مهاجران با سیاهپوستان و تبدیل اعتراض علیه نژادپرستی به یک عصیان حاصل از تبعیضات اقتصادی و بی‌عدالتی‌های اجتماعی بسیار قابل بحث است.

جدا از بنیادگرایی، در جهان سوم امکان وقوع ناآرامی‌ها و جنبش‌هایی از شکل سنتی آن می‌رود، اما به علت از بین رفتن زمینه‌های بین‌المللی، این گونه جنبش‌ها حتی در صورت وقوع نمی‌توانند عامل تهدید جدی برای نظم مستقر بشمار روند. بدین لحاظ ما اعتقاد داریم که موج دوم انقلاب‌ها بطور کیفی پایان یافته است. ناآرامی‌های جهان سوم - جدا از منازعات قومی و نژادی - از این پس درونی‌تر و طبقاتی‌تر و تعارض با امپریالیسم و نظام بین‌المللی در آن کمتر مشاهده خواهد شد. اختلافات و تبعیض‌های حاصل از شیوه رشد و توسعه سرمایه‌داری، طبقات مختلف را در شهرها، برای رقابت بر سر منافع و کسب امتیازات اجتماعی بیشتر، رو در روی هم قرار خواهد داد. اما از آنجا که پیچیدگی طبقاتی و تشکلهای صنفی در اغلب این کشورها وجود ندارد. در سطح کارگران و اقشار تهیدست بیشتر جنبش‌های خودبخودی به وقوع خواهد پیوست مگر در مواردی که آن‌ها به صورت هواداران طبقه متوسط جدید و آرمان‌های مورد نظر این طبقه و علیه طبقه حاکم بسیج شوند.

متشکل‌ترین نیروهای معترض در جامعه‌های جهان سوم، طبقه متوسط جدید و روشنفکرانی هستند که گرایش‌های غیر رادیکال آن‌ها به تسریع در تأسیس نهادهای مدنی و پارلمان واقعی به عنوان محل قانونی تنازعات اجتماعی خواهد انجامید. اعضای طبقه متوسط جدید گرچه شدیداً در برابر تمام قدرت‌های حاکم ضربه پذیر هستند اما بحران‌های اقتصادی و اجتماعی و نیاز به افراد متخصص باعث خواهد شد تا این طبقه به میزان بیشتری موفق به کسب

امتیاز مشارکت سیاسی و همکاری در قدرت و اداره امور شود. طبقه متوسط جدید در مقام قدرت می‌تواند پایه‌های فرهنگ سنتی ملت‌های جهان سوم را سست کند و در صورت افراط در این مشی به تعمیم هر نوع بنیادگرایی دامن خواهد زد. جمع بست این تحولات، لیبرالی‌تر شدن منازعه سیاسی در جهان سوم و غیر رادیکال شدن هدف‌های مبارزات اجتماعی خواهد بود.

در نمونه ایران چنان که دیدیم انقلاب سال ۵۷ نتوانست بحران‌های دوره ماقبل خود را پاسخ گوید. به عنوان مثال اگر در سال ۱۳۵۳، درآمد یک خانوار شهری نسبت به هزینه‌های آن حدود ۲۰ درصد کاستی داشته است در سال ۱۳۶۸ این کاستی به حدود ۳۰ درصد می‌رسید. همین رقم در خانوارهای روستایی بطور متوسط در سال ۱۳۵۳ حدود ۲۲ درصد و در سال ۱۳۶۸ به حدود ۳۳ درصد کاهش داشته است.^{۱۷} همچنین به علت ادامه جریان مهاجرت، رشد جمعیت مناطق شهری کشور تقریباً ۲ برابر مناطق روستایی بوده است،^{۱۸} حال آن که بر دامنه امکانات موجود چندان اضافه نشده است. جدا از بهبود نسبی وضعیت روستائیان نسبت به اقشار شهرنشین، بطور کلی روابط اجتماعی پس از سال ۵۷ تحول چندانی پیدا نکرد و روابط مالکیت در شهرها به وسیله بورژوازی تجاری و خرده بورژوازی سنتی و در روستاها توسط دهقانان مرفه حفاظت شد. آقایان نوریبخش و عادل‌ی اظهار کرده‌اند که نرخ رشد تولید ناخالص ملی در سال ۶۹ برابر ۱۰/۵ درصد بوده است و پیش از پایان سال ۷۰ نوریبخش رقم رشد این سال را ۸/۴ و عادل‌ی ۱۰/۱ درصد برآورد کرد.^{۱۹} حتی اگر از سال ۶۸ به بعد نرخ رشد متوسط محصول ناخالص ملی سرانه را سالانه ۸ درصد فرض بگیریم حداقل تا سال ۱۳۷۶ طول خواهد کشید تا این نرخ معادل رقم سال ۱۳۵۶ گردد.^{۲۰} برخی صاحب‌نظران معتقدند «که حتی در صورت موفقیت در اجرای کامل برنامه پنج ساله، از نظر سطح فقر و محرومیت در پایان برنامه، وضعیتی مشابه با وضع سال ۱۳۵۱ خواهیم داشت»^{۲۱}. شدت این فقر اکنون به شکل بارزی در سطح جامعه ایران دیده می‌شود. زیرا ۹۵۰ خانوار ایرانی با نقدینگی مترادف ۱۵ هزار میلیارد ریال، ۸۵ درصد از کل درآمد ملی میهنمان را به خود اختصاص داده‌اند و در مقابل ۳۲ میلیون نفر نیز زیر خط فقر زندگی می‌کنند.^{۲۲}

بحران اقتصادی و هویتی جامعه ایران به شکل جنبش‌های خودبخودی مهاجران تهیدست شهری منعکس خواهد شد اما برخلاف دهه ۵۰ ایدئولوژی مناسب با جنبش‌هایی از این دست دیگر در ایران به شکل زنده وجود ندارد.

ایدئولوژی این جنبش در سال ۵۷ موفق به کسب قدرت شد و روشنفکران حامل آن با استقرار در دستگاه دولت دیگر قادر و با مایل به بسیج حاشیه‌نشینان شهری نیستند. همچنان که آن گروه از حاشیه‌نشینان نیز، پس از استقرار در مراتب بالا یا میانی جامعه شهری، اکنون در برابر جنبش‌های خودبخودی خواهند ایستاد و دیگر با آن همراهی نخواهند کرد. حاشیه‌نشینان شهری از این پس وقتی قادر به ایفای نقش سیاسی خواهند بود که طبقه متوسط جدید در ایران به شکل یک نیروی سیاسی پر قدرت بروز یابد و مهاجران تهیدست به عنوان هواداران و نیروی فشار جنبش طبقات متوسط شهری بسیج شده، خواسته‌های خود را از زبان روشنفکران دقیقاً شهری و مدرن ابراز کنند.

اگرچه انقلاب تکنولوژیک و علمی به کشورهای پیشرفته به شکل قابل توجهی توانایی مهار و پاسخ‌گویی به جنبش‌های انقلابی را داده است، اما در مقابل، نقدهای اخلاقی و علیه از خودبیگانی انسان دامنه گسترده‌تری یافته است. با رشد جامعه شهرنشینی و گسترش تحصیلات عالی دانشگاهی تعداد افرادی که میان خواسته‌های وجدانی خویش به عنوان انسان‌هایی خلاق و خودآگاه با منطق مرسوم زندگی تعارض می‌بینند افزایش خواهد یافت. گرایش‌های اخیر که در میان روشنفکران مغرب‌زمین به نوعی مذهب غیرمشرعانه و یا عرفان طبیعت‌گرا - در کنار جنبش‌های مذهبی جهان‌سوم - مشاهده می‌شود جوانه‌های همین گونه اعتراض است.

آن‌چنان که موج اول انقلاب‌ها به لحاظ محتوا تفاوت‌های اساسی با موج دوم انقلاب‌ها را دارا بود می‌توان پیش‌بینی کرد که موج سوم انقلاب‌ها نیز اجزایی به طور کلی متفاوت خواهد داشت. جهان‌ما سرشار از نابسامانی است از این رو احتمال وقوع انقلاب همچنان جدی خواهد بود «قا زمانی که گروه‌های حاکمه نیرومند مانع پیدایش جهانی بهتر هستند کاربرد زور و اجبار انقلابی لازم خواهد بود. اگر قرار باشد که زمانی آرمان قدیمی تأسیس جامعه‌ای آزاد و عقلایی تحقق یابد، باید در آخرین وهله قید و بندها و موانع موجود بر سر راه آن درهم شکسته شود.»^{۲۳} اما اگر موانع و سدها تغییر شکل داده‌اند، باری ابزار درهم شکستن آن‌ها نیز تحول خواهد یافت. ■

● پانوشتها

- ۱- دکتر ابراهیم رزاقی، اقتصاد ایران (چاپ دوم، تهران، نشر نی ۱۳۶۸) ص ۸۴.
- ۲- همان ص ۸۵.
- ۳- همان ص ۹۸-۹۷.
- ۴- محمدرضا سوداگر، رشد روابط سرمایه داری در ایران (مرحله گسترش) ۵۷ - ۱۳۴۲ (چاپ اول، تهران، انتشارات شده اندیشه ۱۳۶۹) ص ۷۴۶.
- ۵- دکتر حبیب الله زنجانی، جمعیت و شهرنشینی در ایران، جلد اول: جمعیت (چاپ اول، ج اول، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری ایران ۱۳۷۰) ص ۲۱۴-۲۱۳.
- ۶- همان ص ۲۰۰.
- ۷- دکتر ابراهیم رزاقی، پیشین ص ۱۱۴.
- ۸- روزنامه سلام ۱۵ اردیبهشت ۷۱ ص ۸.
- ۹- م. س. ابرائف، تاریخ نوین ایران (بی نا- بی تا) ص ۲۲۸.
- ۱۰- احمد اشرف، دهقانان، زمین و انقلاب. مقاله مجموعه کتاب آگاه: مسائل ارضی ردهقانی (چاپ اول، تهران، مؤسسه انتشارات آگاه ۱۳۶۱) ص ۲۸.
- ۱۱- همان ص ۴۶.
- ۱۲- همان ص ۴۷.
- ۱۳- برینگتن مور، ریشه های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی. ترجمه حسین بشیریه (چاپ اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹) ص ۳۵۰-۱۱.
- ۱۴- همان ص ۳۵۲.
- ۱۵- همان ص ۳۵۴.
- ۱۶- همان ص ۳۵۳.
- ۱۷- روزنامه سلام ۷ خرداد ۱۳۷۱. مقاله: نحو و تأمین کسری درآمد خانواده ص ۱.
- ۱۸- روزنامه رسالت ۶ خرداد ۱۳۷۱ - ص ۱.
- ۱۹- مجله صفحه اول - شماره ۶ - سال اول
- ۲۰- فقر و برنامه اول توسعه مقاله (راهبرد - فصل نامه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مرکز تحقیقات استراتژیک سال اول، شماره اول بهار ۱۳۷۱) ص ۱۰.
- ۲۱- همان ص ۱۸.
- ۲۲- ماهنامه جامعه سالم (سال یکم، شماره سوم روی ۱۳۷۰) ص ۱۵.
- ۲۳- برینگتن مور، پیشین ص ۳۶۱ -